

بسوی استراتژی سوسیالیستی

مجموعه ترها، دفتر دوم

در باره

مسئله کارگران پناهنده و مهاجر،

مسئله زنان و فمینیسم

انترناسیونالیسم، علیه اروسنتریسم و فمینیسم

الف - دیدبان

توضیح و معرفی

دومین دفتر «بسوی استراتژی سوسیالیستی، مجموعه تزاها» در پیش روی شما است. این بخش، ادامه سلسله تزاها در حوزه مشی و سبک کار کمونیستی بوده و به مسئله پناهندگی و موقعیت کارگران پناهنده و مهاجر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و همچنین خطوط اصلی یک موضع کمونیستی حول مسئله زنان و فمینیسم میپردازد. این نوشتار شامل سلسله تزهایی در پاسخ به دو پروپلماتیک معین در جنبش کارگری است. اول، نگرش و سیاست جنبش انترناسیونالیستی در قبال مسئله پناهندگی و راسیسم بطور عام و مسئله کارگران مهاجر و پناهنده، بویژه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، بطور خاص. دوم، مسئله زنان و فمینیسم.

نوشتار حاضر بر یک کتاب تحقیقی حول ناسیونالیسم و هویت اروپایی بنا گردیده است. نویسنده در تحقیق خود، بخش اول کتاب را به بررسی تاریخ مفاهیم و تئوری‌های مربوط به هویت اروپایی اختصاص داده است. پژوهش تاریخ مقوله اروپا و هویت اروپایی، وجود پیوند میان ناسیونالیسم و اشکال راسیسم و بطور مشخص اروسنتریسم را در سطوح علمی، فلسفی، و سیاسی آشکار میسازد. امری که در دفتر اول نیز بدان توجه شده بود.

نکته مهم و جالب توجه، همزمانی مباحث درونی ما حول این تزاها با اوجگیری جنبش حاشیه‌نشینان فرانسه بود. امری که تشکیلات ما سالها پیش مورد توجه قرار داده و بر ضرورت پرداختن به این معضل تاکید کرده بود.

همانند سلسله نوشته‌های پیشین، فشرده‌ای از استنتاج‌های سیاسی تحقیق یاد شده در حوزه سبک کار و خط و مشی انترناسیونالیستی بصورت تزهایی بزبان فارسی در دسترس خوانندگان قرار میگیرد.

فصل دوم این بخش از تزاها، مبتنی بر پژوهشی در حوزه تاریخ نظری فمینیسم و تاریخ سیاسی جنبش زنان است. متون یاد شده، همانند دیگر اسناد مربوط به سبک کار نظری «تکا» در راستای برنامه پژوهش تشکیلات کارگران انترناسیونالیست برای تشریح مبانی نظری مواضع جریان ما تدوین گشته است. انتشار اصل متونی که مجموعه تزاها بر آنها استوارند، بلحاظ، متد و روش کار، منابع و ماخذ و اعتبار علمی آنها، قابل تعمق است. تشکیلات ما اما نه بدنبال نکات یا شده بلکه در پی شفافیت بخشیدن به مواضع سیاسی جنبش کمونیستی و پیشبرد امر مبارزه و سازمانیابی کمونیستی بوده است. از همین رو، انتشار اصل متون تحقیقی همانند دیگر اسناد واحد پژوهشی، تابع ضرورت سیاست کمونیستی در حوزه مبارزه نظری خواهد یافت.

شایان ذکر است که تزاها و نظرات طرح شده در سلسله جزوات «بسوی استراتژی سوسیالیستی»، همانند کلیه مباحثی که در ادبیات «تکا» با امضای نویسندگان آن منتشر میبایند، بیانگران نظرات نویسندگان آنها میباشند. امید ما این است که تشکیلات کمونیستی قابلیت جای دادن گرایشات متنوع تنوریک را که توسط فعالین آن نمایندگی میشود کسب کند. وجود گرایشات متنوع، در حوزه نظری، جدال و همپیوستگی این گرایشات را تامین کرده و در پیشروی سیاسی تشکیلات کمونیستی تبلور می‌یابد.

تشکیلات کارگران انترناسیونالیست - زمستان 1384

نظام طبقاتی و مسئله پناهندگی

1. بشر در مرحله بدوی تاریخ حیات خویش، در پی اتحاد با یکدیگر، در پی ایجاد جنگ‌افزار برای غلبه بر طبیعت بیرحم و تهیه پوشاک و غذا برای تداوم بقای خویش بود. با رشد نیروها و افزار تولید، انسان، نه فقط طبیعت و حیوانات، بلکه گروه‌های انسانی دیگر را تحت استثمار و انقیاد خویش در آورده و اجتماعات انسانی، بتدریج به طبقات استثمارگر و استثمار شونده تقسیم شدند. جوامع کهن انسانی اما فقط جوامعی منقسم به طبقات استثمارگر و استثمار شونده نبوده‌اند. گروه‌های انسانی متعدد در جوامع کهن، حتی، دارای هویت طایفه‌ای، قومی و قبیله‌ای بودند که تجلی همبستگی بدوی و درونی آنان بود. ریشه این نوع از همبستگی بدوی و اجباری بشر، تدبیری بود در مقابل تهدیدات طبیعی و قدرتهای ناشناخته. هویت‌های جمعی و سنبلیک بتدریج با ادیان و باورهای آفریده شده توسط طبقات حاکم اشکال پیشرفته‌تری یافته و تبدیل به یکی از اصلی‌ترین ابزارهای ایدئولوژیک برای توجیه مناسبات طبقاتی و همچنین برای بسیج جنگی طبقات حاکمه در جنگ بر سر غنائم و قدرت شدند. جنگ‌هایی که موجب آوارگی هزاران هزار انسان گشت.

2. جنگ یونان و ایران باستان، جنگ برسر غنائم و اقتدار بر سرزمین تمدن‌های قدیم بود. واژه «بربر» که اولین بار در یونان باستان رایج گردید، نامی بود برای «بیگانگی» که به زبانی غیر قابل فهم در نزد یونانیان «بربر» می‌کردند. «بربرها» که امروز سنبل توحش شناخته میشوند، خود قربانیان توحش تمدن‌های نظام‌های طبقاتی کهن بودند. درست به مانند سرخپوستان که در جامعه مدرن غربی سنبل توحش شناخته میشوند، سرخپوستانی که فوج فوج آماج نسل‌کشی تمدن اروپایی گشتند. اگر در دمکراسی یونان باستان، بربرها و اسرای جنگی به بردگی کشیده میشدند، در دمکراسی مدرن، سرخپوستان، سیاهان، و بی‌چیزان بومی رانده شده از زمین، به بردگی سرمایه کشیده شدند تا الزامات انباشت اولیه سرمایه را فراهم سازند. اکنون، در آستانه سال سه‌هزار، بردگان، همچنان برده‌اند و اوقات و نیروی کار خود را برای ادامه حیات خویش می‌فروشند. درست به مانند دمکراسی کهن یونان باستان، در دمکراسی مدرن نیز، بخش اعظم پناهندگان و مهاجرین در نزد جوامع میزبان «وحشی، بربر و بیگانه» تلقی شده و در صف ارتش ذخیره بردگان مزدی قرار دارند.

3. در سراسر تاریخ نظام‌های طبقاتی، قدرت‌های مسلط بر جوامع، از هویت‌های ملی، مذهبی و قومی، همچون ابزارهای ایدئولوژیک برای بسیج جنگ‌های ناعادلانه به منظور تحکیم سلطه خویش سود جستند. طبقات حاکمه، زمانی تحت پوشش برتری اسلام بر مسیحیت و زمان دیگری برتری مسیحیت بر اسلام، جنگ‌های خونین بپا کردند. زمانی با ادعای برتری نژاد آریایی بر دیگر نژادها و زمانی دیگر تحت عنوان برتری یک قوم یا مذهب بر مذهب دیگر، جوامع انسانی را به گرداب جنگ‌های ویرانگر کشاندند. پناهندگان و آوارگان، قربانیان جنگ قدرتهای حاکم، برای اقتدار خویش‌اند. اقتداری که خود را در پوشش یک هویت سنبلیک اجتماعی، فرهنگی یا ایدئولوژیک کتمان کرده است. علت واقعی این جنگ‌های خونین اما، نه هویت‌های قومی، ملی، نژادی یا هر هویت واقعی یا سنبلیک دیگر، بلکه منافع مادی و سلطه‌گری طبقات حاکمه در جغرافیای سیاسی معینی بوده است. جنگ ایران و یونان، جنگ اعراب و فارس‌ها، جنگ مسیحیت و اسلام، جنگ بلوک شرق و غرب، همه و همه جنگ طبقات حاکمه برای به انقیاد در آوردن طبقات محکوم و تقسیم مناطق و بازارها بوده‌اند.

جامعه بورژوا و راسیسم

4. دولت بورژوا که گروه‌های متعدد قومی، زبانی، جنسی و فرهنگی را به نام ملت سامان می‌دهد، بیش از هر نهاد دیگری عامل سرکوب و آوارگی انسان در جامعه مدرن بشری است. حیات هر دولت بورژوا در گرو هویت ملی و ملت نیز همچون شکل مسلط گسترش سرمایه‌داری ضامن تداوم حیات دولت بورژوا است. بورژوازی ناگزیر است تا در موقع معینی، آنجا که اقتدار سیاسی‌اش دستخوش بحران می‌گردد، نه فقط علیه طبقات حاکمه، بلکه علیه جناح‌های ملی دیگر دست به جنگ‌های سلطه‌طلبانه بزند. افزون بر آن، بورژوازی همواره ناگزیر گشته است تا برای تثبیت هویت سیاسی «ملی» خویش و به چنگ آوردن بازارهای جدید به سرکوب اقلیت‌های ملی یا قومی دست یازد. این بدین معنا است که جنگ‌های منطقه‌ای، ملی و قومی و سرکوب اقلیت‌ها، جزئی از هویت وجودی دولت بورژوا است. تداوم انباشت سرمایه و تثبیت سلطه پول و بازار و سرانجام تحکیم سلطه دولت ملی، بدون سروری ملی، بدون عظمت طلبی شوینیستی غیر قابل تصور است. اگر سلطه طلبی دولت ملی و بیش از هم دول امپریالیست، مستلزم تسخیر سیاسی، نظامی و فرهنگی مناطق دیگر است، پس جنگ و استبداد و آوارگی نیز جزئی از حیات نظام سرمایه‌داری می‌باشد. در این معنا، دفاع از «حق» پناهندگی، یا دفاع از «حقوق» پناهندگان یکی از وظایف روتین نهادهای صلح طلب نظام موجود است. سیاست کمونیست‌های انترناسیونالیست

در عرصه جنبش پناهندگی، علیه جنگ، علیه هویت ملی، علیه استبداد و علیه دموکراسی سرمایه است. انسان‌ها باید بدون هیچ قید و شرطی، محل زیست و کار خویش را آزادانه انتخاب کنند.

5. در پس اعلام زبان رسمی و مذهب رسمی، در پس ایجاد هویت و اقتدار ملی، جدال جناح‌های بورژوازی برای تصاحب ثروت و قدرت قرار دارد. در پس هاله فریبنده وطن‌پرستی و عشق بورژوا به «میهن خود» سرمستی ناشی از مالکیت بر وسایل تولید و اقتدار سیاسی بورژوازی قرار دارد. اگر ناسیونالیسم و عظمت طلبی یک مشخصه طبقاتی سرمایه‌دار «میهن‌پرست» است، کارگران هیچ سهمی در مالکیت وسایل تولید و منابع ثروت ندارند. کارگران هیچ سهمی در قدرتی که به نام ملت یا مذهب یا زبان معینی تثبیت می‌گردد، ندارند. «کارگران میهن ندارند». کارگران همواره ناگزیر بوده‌اند زندگی خود را با نیازهای خریداران نیروی کارشان تطبیق داده و از اینسو به انسوی مهاجرت کنند.

6. اگر کارگران مهاجر و مهاجرین، تحت نیازها و اجبارهای غیر مستقیم سرمایه‌داری، روانه جوامع جدید میشوند، کارگران پناهنده و پناهندگان، رانده‌شدگان از خانه و کاشانه خویش، گریخته‌گان از چنگال‌های مرگبار جنگ و سرکوب هستند. پناهندگان، قربانیان جنگ قدرت در نظام طبقاتی، قربانیان گمنام، جنگ‌های هویت‌طلبانه طبقات حاکمه هستند. جنگ‌هایی که در آخرین کلام تعلق گروه‌های مختلف اجتماعی، به قوم، دین، ایدئولوژی، یا سرزمین معینی را جرم تلقی کرده و آنان را محکوم به ترک تعلقات معنوی یا کوچ از دیار خویش می‌کنند. جرم پناهنده در جایی کرد، ترک یا عرب بودن و در جای دیگر کمونیست یا اخلاک‌گر بودن است. جرم پناهنده در جایی زن بودن و در جای دیگر سیاه پوست بودن است. جرم پناهنده در جایی سنی یا شیعه بودن و در جای دیگر مسیحی یا یهودی بودن است. پناهندگی نماد بی‌عدالتی تاریخ ماقبل از انسان جامعه بشری، تاریخ نظم طبقاتی، در حق انسان است. پناهندگی، گریز انسان از مرگ و تباهی، از اسارت و آزار سیستماتیک قدرت‌های سرکوبگر است. پناهجو در جستجوی ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خویش است: حق زیستن، حق سکونت و کار و حق اندیشیدن. اکثریت عظیم پناهندگان متحدان بردگان مزدی در عصیان علیه نظم سرکوبگر سرمایه هستند.

7. فعالیت نهادهای پناهندگی سیستم سیاسی موجود، جزئی از سازماندهی جنگ و به خدمت در آوردن آوارگان جنگی تحت سود و منافع طبقه حاکم است. «کمک‌های انسان‌دوستانه» نهادهای پناهندگی، درست به مانند گروه‌های نجات صلیب سرخ و درمانگاه‌های مستقر در میدان جنگ، بخشی از تدارکات نظم جهانی سرمایه برای تداوم حیات آن است. عروج و تکامل نهادهای

پناهندگی دولت‌های بورژوا ریشه در نیاز سرمایه به خانه‌خرابی و آوارگی توده‌ها دارد. ریشه در جنگ بر سر سود و منابع ثروت، و ریشه در نیاز به نیروی کار ارزان برای تامین بازتولید سرمایه‌داری. از اسارت و بردگی سیاهان در تامین انباشت اولیه سرمایه، تا اسکان پناهندگان و آوارگان جنگی در جوامع پیشرفته بوسیله کمیساریای پناهندگی ملل متحد، نشان از نیاز سرمایه به مقوله پناهندگی و آوارگی است.

8. استراتژی و سیاست نهادهای پناهندگی دولت‌ها و احزاب راست و چپ سیستم سرمایه‌داری تابع نیازهای سرمایه است. اینان از سویی با تاسیس نهادهای «انساندوست» برای تسریع روند اسکان و ادغام پناهندگان در بازار کار محیط جدید میکوشند و از سوی دیگر، انجا که بحران سرمایه این روند را مختل می‌سازد، با اتخاذ سیاست‌های راسیستی، «خارجیان» را عامل بحران قلمداد کرده و به توجیه وضعیت غیرانسانی تحمیل شده به آنان می‌پردازند. نهادهای پناهندگی جامعه بورژوا، سنبل نهادینگی نظام ارزشی ایدئولوژی بورژوایی هستند. نهادهایی که جنگ وکشتار و گریز انسان از سایه شوم مرگ و دربردی را وثیقه ادعای انسان دوستی خود می‌کنند. نهادهای پناهندگی جامعه بورژوا، از ادارات دولتی تا تشکل‌های پناهندگی احزاب راست و چپ سرمایه، رسالتی جز حل و فصل امور اداری و فرهنگی پناهندگان ندارند. از مقرکمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد تا شعبات دور افتاده این سازمان در سینه کش سلسه‌کوه‌های البرز، از اداره امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور جمهوری اسلامی تا اداره مهاجرین سوئد و دانمارک، از نهادهای وابسته به کلیساها و احزاب راست تا نهادهای پناهندگی وابسته به احزاب جناح چپ سرمایه، همه و همه نهادهای طبقات حاکمه برای ساماندهی آوارگان جنگی درصاف بی‌حقوق‌ترین اقدار استثمار شده می‌باشند. کمونیست‌های انترناسیونالیست، همه پناهندگان و آوارگان را به شورش علیه کلیه نهادهای جامعه بورژوا، علیه عوامل سیه‌روزی و آوارگی آنان فرا می‌خوانند. آنان که سخن از «حقوق» پناهندگان رانده و در هیئت ناجیان آوارگان برای اسکان و ادغام آنان در بازار کار میکوشند، مسببین واقعی پناهندگی هستند. همانان هستند که در کشور ثالث، جایی که پناهندگان و آوارگان را به نیروی ذخیره کار تبدیل کرده‌اند، با استثمار و اتخاذ سیاست‌های نژاد پرستانه و تبعیض سیستماتیک، به جنایت‌شان علیه بشریت تداوم می‌دهند.

9. پناهندگان، نه فقط آوارگان جنگ‌های ملی و قومی و مذهبی، بلکه آوارگان یک جنگ طبقاتی نیز می‌باشند. آوارگانی متعلق به هر دو سوی این جنگ که دیر یا زود، تعلق طبقاتی خود را در جامعه میزبان بازمی‌یابند. با این وجود اما، داغ آوارگی و پناهندگی بر پیشانی اینان باقی

می‌ماند. بیگانه از هویت‌های ملی، قومی و نژادی که سرمایه در حال بازتولید آنهاست. خیل عظیم این «بیگانگان» اما به بردگان مزدبگیر جامعه مدرن، به ارتش ذخیره اردوی استثمارشدگان تعلق دارند. آنان که اوقات و نیروی جسمانی خویش را می‌فروشند تا سهم ناچیزی از آفریده کار خویش را در ازای قدرت مالی ناچیزشان به کف آرند. از خویش‌بیگانگانی که کارشان در اسارت سرمایه، مزدشان در اسارت سود و هستی اجتماعی‌شان در اسارت صاحبان وسایل تولید و سرمایه قرار دارد. در همه کشورهای جهان، کارگران پناهنده و مهاجر، بی حقوق‌ترین بخش طبقه کارگر کشور میزبان را تشکیل می‌دهند. از همین رو پرولتاریا، این طبقه عظیم اجتماعی که علیه عظیم‌ترین بیعدالتی تاریخ بشر، یعنی استثمار طبقه‌ای توسط طبقه دیگر می‌جنگد، آوارگان و پناهندگان را از طبقه خویش میدانند.

انترناسیونالیسم علیه اروسنتریسم و اشکال جدید راسیسم

10. مضمون عبارت «اروپا» در طول تاریخ همواره دستخوش تغییر بوده است. برغم اینکه در تاریخ نویسی رسمی، یونان باستان، زادگاه فرهنگ و ادبیات و تمدن اروپا شمرده می‌شود، در اسناد بجای مانده از جغرافیای یونان باستان، این منطقه خود را با باختر و اروپای کنونی، تداعی نمی‌کرده است. در نزد یونانیان، اهالی اروپای شمالی، جزو «بربرها» بشمار می‌آمدند. واژه اروپا در ابتدا حامل بار جغرافیای سیاسی کنونی نبود. مضمون جغرافیایی اروپا در طول تاریخ همواره دستخوش تحولت اساسی بوده و هیچگاه از آن عبارت برداشت جغرافیایی واحدی وجود نداشته است. اگرچه امروز «اروپا» مترادف با قاره شناخته می‌شود، اما بیش از همه همچون یک مقوله و مفهوم فرهنگی کاربرد معینی در حوزه سیاست داشته است. این واژه اولین بار در ادبیات اسطوره‌ای یونان باستان بکار رفت. در افسانه‌های یونان باستان اروپا نام دختر پادشاه فنیقیه است که بدست خدای خدایان روم، یعنی زئوس، ربوده می‌شود. در دوران قرون وسطی، عبارت اروپا غالباً بصورت یک مقوله سیاسی فرهنگی و در مقایسه با غیراروپائیان کاربرد داشته است. با شکل‌گیری جامعه مدرن صنعتی، و عروج دولت‌های ملی، اروپائیسم، مبدل به یک مشخصه تاریخی، ایدئولوژیک جناحی از طبقه حاکم در غرب گشت. از این پس، بورژوازی غرب همواره کوشیده است تا اهداف توسعه‌طلبانه و جنایات خود علیه جامعه بشری را در پوشش تجدد خواهی پیش ببرد. اروسنتریسم، در آخرین کلام نوعی از ملی‌گرایی نژادپرستانه اروپایی است که از ایده برتری هویت «اروپایی» در مقابل هویت غیر اروپایی دفاع کرده است. به همین سبب نیز علوم اجتماعی مدرن هم از لحاظ ساختار و تقسیمات رشته‌ای و هم از لحاظ مضمون ایده‌ها و تئوری‌ها، بشدت تحت تاثیر اروسنتریسم رشد یافته است. تئوری‌های متنوع تکامل‌گرایی، از جمله داروینیسم

اجتماعی، تئوری هیرارشی نژادها و برتری نژاد آریایی و سرانجام تئوری جنگ فرهنگ‌ها از جمله اشکال «علمی» و ایدئولوژیک اروسنتریسم هستند.

11. داروینیسیم اجتماعی ادعا میکرد که برای گسترش تمدن و تکامل جامعه بشری، نژادهای برتر باید نژادهای پست را از سر راه خویش بردارند. دکترین داروینیسیم اجتماعی مبدل به بخشی از ایدئولوژی استعمارگرانه و نئوکولونیال سرمایه‌داری غرب گشت. ایدئولوژی که تصرف سرزمین‌های دیگر و نسل‌کشی اهالی بومی را همچون خدمت به علم و بشریت توجیه کرده و علوم اجتماعی و طبیعی را در خدمت اهداف استعمارگرانه طبقه حاکم قرار میداد. در بعد از جنگ جهانی اول پان اروپائیسیم در میان قشر آکادمیسین اروپایی پایگاه قابل توجهی کسب نمود که تفسیر و برداشتی نژاد پرستانه از اروپا ارائه میکرد. برداشتی که بعدها در ایدئولوژی نازیسم خودنمایی کرد. این روند سرانجام با ایجاد نهادهای علمی نژادشناسی در کشورهای اروپایی، و عروج ایدئولوژی نازیستی، نژاد برتر آریایی، در خدمت حل بحران سرمایه‌داری در جنگ دوم جهانی قرار گرفت. با شکست نازیسم در جنگ دوم جهانی و رسوایی نژادگرایی علمی، شکل جدیدی از نژادپرستی جانشین اشکال علمی و بیولوژیک آن گشت. در این شکل جدید، اصطلاح فرهنگ برتر و تصادم فرهنگ‌ها جانشین اصطلاح قدیمی نژاد برتر و جدال نژادها شد. اگر راسیسم کهن علم زیست‌شناسی و بیولوژی را برای اثبات «پاکیزگی خون نژاد آریایی» بکار میگرفت، راسیسم جدید با تحریف مفهوم فرهنگ و ارائه برداشتی ایستا و متافیزیکی از آن، سخن از برتری فرهنگ اروپایی در مقابل فرهنگ‌های دیگر، یا سخن از ایجاد جامعه «چند فرهنگی» میراند.

12. اروپائیسیم دوران جنگ سرد، با اتکا بر ایده دمکراسی و حقوق بشر، یکی از ابزارهای ایدئولوژیک آمریکا و سرمایه‌داری غرب برای مقابله با بلوک شرق بود. با فروریزی بلوک شرق، استراتژی آمریکا کماکان متکی بر همین ابزار ایدئولوژیک است. این بار اما نه خطر کمونیسیم در تهدید دمکراسی بل که خطر تروریسم اسلامی در تهدید مدرنیته غربی مبدل به عنصر اصلی ایدئولوژی جنگی امپریالیسم شده است. در بروز اروسنتریسم غربی در شرایط بعد از بلوک شرق اما تفاوت مهمی به چشم میخورد. این تفاوت عبارت است، آغاز سیر نزولی قدرت بلامنازع آمریکا در جهان سرمایه. همین امر موجب آن گشته تا ابزارهای اقتصادی و سیاسی سابق در ساماندهی نظم و روابط بین‌الملل به حد قابل توجهی ناکارآمد شوند. با عروج اتحادیه اروپا، شکاف عظیمی در ایدئولوژی اروسنتریستی غرب رخ داده است. آمریکا خود را مدافع فرهنگ و سبک زندگی مدرن (اروپایی میدانند). این در شرایطی است که اروپا میکوشد تا به دنیا نشان دهد که «دشمن

آمریکا دشمن اروپا نیست». این شکاف که با شکاف‌های اساسی‌تری در نهادهای بین‌المللی همراه است، نمادی از ژرفش بحران ساختاری سرمایه میباشد.

13. قربانیان و آوارگان جنگهای غیرعادلانه سرمایه‌داری که توسط نهادهای پناهندگی سرمایه‌داری جهانی، در کشورهای ثالث اسکان داده میشوند، تحت اذیت و آزار سیستماتیک و نهادینه شده اشکال جدید راسیسم قرار دارند. شکل جدید راسیسم، به جای رجعت دادن گروه‌های اجتماعی به ژن و نژاد، به هویت‌های ملی، مذهبی یا فرهنگی مراجعه میکند. با این وجود، همه اشکال راسیسم در پیوند ناگسستگی با هویت دولت ملی و اهداف سودجویانه طبقه سرمایه‌دار قرار دارند. اکنون هم در کشورهای پیشرفته و هم در کشورهای پیرامونی، عظمت طلبی ملی و نژادی یکی از ابزارهای تشدید سرکوب و استثمار است. در کشورهای آسیایی، گروه‌های بزرگ انسانی تحت سرکوب و توحش آشکار، از مناطق سکونت خود رانده شده و در مناطق جدید نیز تحت سرکوب هولناک قرار دارند. تبعیضات شوینیستی، قومی، و جنسی در برخی از کشورهای پیرامونی چندان بیرحم است که مقاومت‌های عمومی قهر آمیز برمی‌انگیزد. مقاومتی که غالباً بصورت جنگهای پراکنده داخلی مورد حمایت دولت‌های رقیب، بروز میکند. در کشورهای اروپایی و آمریکا، بویژه در کشورهای اسکاندیناوی، جمعیت‌های غیر سفید یا از سابقه غیر اروپایی، در محله‌های معینی ایزوله شده و به حاشیه جامعه رانده شده‌اند. زندگی و سرنوشت حاشیه‌نشینان کشورهای پیشرفته اروپایی، در آستانه هر رونق یا رکود اقتصادی دستخوش تغییرات پیش‌بینی نشده‌ای میگردد. فرهنگ حاشیه‌نشینی، داغ‌نگی بر پیشانی دموکراسی جامعه مدرن بشری است.

14. تبعیض بر خارجی‌ان یا اروپاییانی که پیشینه غیراروپایی دارند، مبدل به یک امر نهادینه و سیستماتیک در کشورهای اروپایی شده است. اتحادیه‌های کارگری اسکاندیناوی که جزو پلیسی‌ترین تشکلهای کارگری عصر حاضر بشمار میروند، در حال اعمال تبعیض سیستماتیک بر کارگران غیر سفید هستند. در کلیه کشورهای اروپایی، بویژه بخش شمالی آن، نسلی از پناهندگان و مهاجرین در حال تبدیل شدن به طبقه کارگر جدید و بی‌حقوق این کشورها می‌باشند. بخش قابل توجهی از طبقه کارگر کشورهای غربی که از سابقه غیر اروپایی بوده و در صف بی‌حقوق‌ترین اقشار کارگری در محل کار و محیط زیست (مناطق حاشیه‌نشین) هستند، قابلیت اقدامات رادیکال علیه طبقه حاکم را داشته و زمینه مساعدی برای گام نهادن به مبارزات فراقانونی (خارج از

اتحادیه‌ها) دارند. از همین رو، کمونیست‌های انترناسیونالیست بر لزوم سازماندهی اعتراضات کارگری در مناطق حاشیه‌نشین اروپا بر علیه نژادپرستی سیاسی، فرهنگی پای میفشارند.

15. راسیسم اروپایی در خدمت تشدید استثمار طبقه کارگر و سرشکن کردن بحران‌های اقتصادی بر قشر عظیمی از استثمارشدگان میباشد. این در حالی است که نهادهای به اصطلاح ضد راسیستی دولت‌ها و احزاب سیستم سیاسی موجود، معدود جوانی بزهکار طرفدار هیتلر، یعنی باندهای جنایتکار و سازمانیافته نازیست را، تنها شکل راسیسم موجود معرفی کرده و رابطه ساختاری راسیسم و سرمایه را پرده‌پوشی میکنند. بدین‌ترتیب اینان بر اشکال جدید راسیسم، بویژه راسیسم فرهنگی، علمی و نهادینه شده‌ای قانونی، که بر کل ساختارسیستم سیاسی واداری و آموزشی سرمایه‌داری پیشرفته سایه افکنده، سرپوش مینهد. از پلیس و احزاب دست راستی اروپای شمالی گرفته تا اتحادیه‌های کارگری و برخی از احزاب چپ و فمینیست اسکاندیناوی، به شدت متکی بر راسیسم فرهنگی هستند. هم‌انهایی که آشکارا شعار بیرون انداختن «خارجیان و بیگانگان» را سرمیدهند، و هم‌انانی که سخن از لزوم «حفظ فرهنگ اقلیت‌ها» و لزوم «انتگره» شدن اینان جامعه «چندفرهنگی» میرانند، همه و همه بر فرهنگ و نظام ارزشی اروسنتریستی متکی هستند. مبارزه با استثمار در پایگاه‌های سرمایه‌داری پیشرفته، جدای از مبارزه با نژادگرایی اروپایی نیست. انترناسیونالیست‌ها، همه اقلیت‌ها و حاشیه‌نشینان را فرا میخواند تا با پیوستن به صفوف نبرد انترناسیونالیستی، علیه هرگونه تبعیض و بیعدالتی و از جمله تبعیضات سیستماتیک نژاد پرستانه اروپایی متحد شوند.

16. کارگران پناهنده و مهاجر در همه کشورهای سرمایه‌داری، تحت تبعیض مضاعف و سیستماتیک نهادهای کارفرمایی و کارگری سرمایه قرار دارند. اوضاع و شرایط اسف بار کارگران پناهنده افغانستانی در ایران و تبعیض سیستماتیک علیه شهروندان ایرانی که پیشینه افغانی دارند، بارزترین نمونه توحش سرمایه علیه این قشر از کارگران است. توحش جمهوری اسلامی علیه افغانه ساکن ایران را تنها میتوان با زن ستیزی افسار گسیخته این رژیم مقایسه کرد. این پدیده در اروپا برغم پیچیده شدن آن در زورق دمکراسی و انساندوستی، ریشه‌های تاریخی بمراتب ژرفتری دارد. نژادپرستی اروپایی و اروسنتریسم، یکی از موثرترین ابزارهای ایدئولوژی بورژوازی غرب در سیستماتیزه و ساختاری کردن تبعیض علیه پناهندگان و مهاجرین و ایجاد تفرقه در میان کارگران بوده است. نه فقط جنگ‌ها و نسل کشی استعمار کهن، نه فقط نازیسم و کشتار و ویرانی جنگ دوم جهانی، بلکه نهادهای انساندوستانه این ماشین‌های جنگی، نژادپرستی

اروپایی را به مثابه برنده‌ترین سلاح ایدئولوژیک بکار گرفته‌اند. اگر دیروز این ماشین جنگی تحت عنوان دفاع از نژاد برتر اروپایی و آریایی دست به کشتار میزد، استراتژی کنونی آن به سرمدمداری آمریکا، تحت عنوان دفاع از فرهنگ برتر غربی در مقابل فرهنگ واپس‌گرای اسلامی، پیش می‌رود. مسئله اما نه نژاد و فرهنگ، بلکه بحران سرمایه و نیاز آن به ویرانی و کشتار است. برخلاف راسیسم کلاسیک و شناخته شده، نژادپرستی تغییر شکل داده کنونی اما نه در پی پاکسازی و بهداشت نژاد اروپایی، بلکه در صدد مبدل کردن بخش عظیمی از استثمارشدگان، یعنی کارگران پناهنده و مهاجرین به حاشیه‌نشینان جوامع پیشرفته سرمایه‌داری، برای تنزل دادن سطح معیشت و زندگی طبقه کارگر و ایجاد تفرقه در میان آنان است. از نهادهای مهاجرین و پناهندگان گرفته تا دستگاه‌های پلیسی با تمرکز روی پناهندگان و ارائه آمارهای متعدد در باره مشکلات و جرائم اجتماعی، همواره کوشیده‌اند تا پناهندگان و مهاجرین را عامل بحران و معضلات اجتماعی معرفی کنند. از تئوری‌های نهادهای تحقیقی و انستیتوهای جامعه‌شناسان در باره تضاد فرهنگی و لزوم جامعه چند فرهنگی تا انتشار منظم آمارهای اداره مهاجرت و پلیس در باره خارجی‌ان، چنین هدفی را دنبال می‌کنند.

17. نژادگرایی اروپایی که زمانی علم و تکامل‌گرایی علمی را مبدل به ابزار ایدئولوژیک غارتگری و نسل‌کشی خود نمود، امروز میکوشد تا در صحنه جهانی از توسل آمریکا به همان سلاح قدیمی دوری جوید. این امر اما بیانگر تمایل اروپا به ظاهر شدن بعنوان یک قدرت مستقل در صحنه جهانی و رقابت با آمریکا برای تداوم کشتارهای تاکنونی دارد. به موازات تغییرات سیاسی و اقتصادی، نهادهای ایدئولوژیک و علمی این قدرتها نیز در حال تولید تئوری‌های جدید برای پیشبرد رقابت ایدئولوژیک با یکدیگر هستند. ایدئولوژی‌هایی که پیرامون قطب‌های جدید قدرت، یعنی اروپا و آمریکا، قطب‌بندی میشوند. در یکسو، تئوری‌های «پسا کلونیال» در حال ابراز وجود هستند که مدرنیته و اروپا را همچون دشمن و خطر عمده معرفی می‌کنند و در سوی دیگر اروسنتریست‌های جناح حاکم قرار دارند که آمریکا را بعنوان تنها عامل هرج و مرج و جنگ‌ها قلمداد کرده و تقویت اروپائیسم و رشد اروپای متحد را راه برون رفت از بن‌بست فعلی سرمایه‌داری جهانی می‌انگارند. هردو قطب اما آنجا که سخن از مبارزه علیه راسیسم می‌رانند، انگشت بسوی یک نوع معین و مشخص و کهنه شده راسیسم، یعنی نازیسم دراز کرده و انرا «محکوم» می‌کنند. هردو قطب، هم در عرصه نظری و هم در عرصه سیاسی بر اشکال نوین راسیسم که بوسیله سرمایه‌بازتولید شده سرپوش مینهند. احزاب چپ سرمایه نیز با براه انداختن کارناوال‌های ضد فاشیستی این بالماسکه سیاسی را تزئین می‌کنند. در سوی دیگر اما گروه‌های و محافل انقلابی

اروپایی قرار دارند که بدست این کارناوال سیاسی را محکوم کرده و کارگران را فرا میخوانند تا فریب مانورهای سیاسی بورژوازی برای بسیج طبقه کارگر در پشت جبهه دموکراسی را نخورند. این گروههای انقلابی اما در توضیح صورت مسئله، در معرفی مکان تاریخی و اشکال راسیسم، همان روایت دستگاه ایدئولوژیک حاکم را نقطه عزیمت خویش قرار میدهند. نتیجه عملی این امر خلع سلاح سیاسی در میدان مبارزه و شانه انداختن در مقابل تهاجمات سازمانیافته سرمایه علیه بخش عظیمی از طبقه کارگر می باشد. انترناسیونالیست ها فقط به محکومیت جنگ میان دموکرات ها و فاشیست ها و طرد کارناوال ضد راسیستی سوسیال دموکراسی بسنده نمی کنند. انترناسیونالیست ها با ریشه یابی علل تاریخی نژادگرایی سرمایه داری، اشکال جدید نژادپرستی را عریان کرده و مبارزه علیه آنها همچون جزئی از مبارزه طبقه کارگر سازمان میدهند. انترناسیونالیست ها، راسیسم بیولوژیک، فرهنگی و علمی را افشا کرده و آنها محکوم میسازند. انترناسیونالیست ها عروج دو قطب سیاسی نظری، اروپائیسم و آنتی مدرنیته، را همچون اجزاء پراکنده ناشی از بحران ساختاری سرمایه در حوزه علوم اجتماعی بشمار آورده و بر استقلال نظری و سیاسی مواضع و مشی انترناسیونالیستی تاکید میورزند.

فصل دوم

انترناسیونالیست‌ها، مسئله زنان و فمینیسم

18. همه نظام‌های طبقاتی، جوامعی مردسالار بوده‌اند. در کهن‌ترین دموکراسی تاریخ جامعه بشری، یعنی دموکراسی یونان باستان، زنان پا به پای بردگان، کودکان و «بیگانگان»، از حقوق اجتماعی محروم بودند. نظام برده‌داری اما نه بر موقعیت فرودست زن، بلکه بر استثمار بردگان استوار بود. در نظام ارباب‌ورعیتی، زنان همانند رعایا تحت مالکیت اربابان قرار داشتند، بنیاد این نظام اما نه فرودستی زن، بلکه استثمار و وابستگی رعایا بود. در جامعه سرمایه داری نیز، ستم جنسی پا به پای دیگر تبعیضات اجتماعی همانند ستم‌های ملی و نژادی تداوم یافته است. نظام سرمایه‌داری که در حال بازتولید اشکال متعدد تبعیض و ستم بوده، نه بر فرودستی زن بلکه بر استثمار و بردگی مزدی استوار است. لذا رهایی زن، نه یک رهایی جنسی، بلکه یک رهایی اجتماعی است که در گرو رهایی از قیود مناسبات طبقاتی میباشد. کمونیست‌های انترناسیونالیست ضمن مبارزه برای رفع مردسالاری در همه سطوح، بر اتحاد همه اقشار استثمار‌شده و تحت تبعیض و بر تشکلیابی آنان در حزبی طبقاتی برای براندازی نظام سرمایه‌داری تاکید دارند.

19. زنان حتا در پیشرفته‌ترین دموکراسی جامعه مدرن بشری نیز، تحت ستم جنسی قرار دارند. ادعای رهایی زنان توسط دموکراسی سرمایه، افسانه‌ای بیش نیست. سرمایه‌داری، تا بدانجا زنان را از قیود مردسالاری و کار خانگی، آزاد میسازد که مقدمات ورود آزادانه زنان به بازار کار را فراهم سازد. زنان حتی آنجا که از سلطه فرهنگ مردسالار و کارخانگی آزاد شده باشند، تازه باید برای مزدی برابر مردان، دور دیگری از مبارزه علیه سرمایه را آغاز کنند. برای نظام سرمایه اما هیچ چیز مطلوب‌تر از رقابت درونی گروه‌های مختلف (جنسی، نژادی، شغلی) استثمار شونده‌ها با یکدیگر نیست. برای محو همه تبعیضات اجتماعی، از جمله تبعیض جنسی راهی کوتاه‌تر از براندازی نظام سرمایه‌داری و رهایی از قیود اسارت و زنجیرهای نظام طبقاتی وجود ندارد. تحقق این امر اما در گروه مبارزه هم‌جانبه استثمار‌شدگان، و بیش از همه گام نهادن زنان، بعنوان اکثریت عظیم استثمار‌شده، در جبهه مقدم این مبارزه است.

20. انترناسیونالیست‌ها همه گونه‌های فمینیسم را مردود می‌شمارند. انقیاد زنان و فرهنگ مرد سالار حاکم بر جامعه نه یک پدیده جنسی، بلکه یک پدیده تاریخی اجتماعی است. عوامل بیولوژیکی البته یکی از فاکتورهای تاثیرگذار در تقسیم کار اجتماعی میان زنان و مردان بوده

است. اما از لحاظ تاریخی، ریشه و عامل اصلی در پدیداری موقعیت فرودست زن، چگونگی تکامل نظام‌های طبقاتی میباشد. تحول جامعه بدوی بشر به نظام طبقاتی، تحولی بسوی تکوین شالوده مردسالاری در عرصه‌های مختلف (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی) نیز بود. به موازات تثبیت موقعیت مردان در عرصه کار فکری، تمام ایده‌ها و عقاید بشری در خدمت توجیه و تثبیت موقعیت فرودست زن قرار گرفت. در همین راستا، کهن‌ترین اندیشمندان تاریخ عقاید بشری همانند ارسطو تا روشنفکران عصر روشنگری سرمایه، همانند ژان ژاک روسو برای توضیح و توجیه فرودستی زن کوشیدند. اگر تاریخ نظام طبقاتی با تاریخ ستمکشی زن عجین گشته، چرا جنبش‌های زن با جنبش‌های رهایی از قید نظام طبقاتی عجین نگردد.

21. کلیه تئوری‌ها و توضیحات بیولوژیک در توجیه فرودستی زن، گواه خصلت مردسالار اندیشه‌ها و علوم بشری است. به همین ترتیب، همه گونه‌های توضیح فمینیستی مسئله مردسالاری، در آخرین کلام چیزی جز وارونه‌سازی شیوه‌های مردسالار نیست. به همانگونه که طبقات حاکم با اتکا بر فرهنگ مردسالار، موقعیت فرودست زن را ناشی از ساختار بیولوژیک و ناتوانی ذاتی زن قلمداد میکردند، به همان شیوه نیز فمینیست‌های افراطی، مردسالاری را ناشی از جنسیت مرد میدانند. اگر نتیجه نگرش اول، انقیاد زنان تحت فرهنگ مردسالار بود، نتیجه عملی نگرش فمینیستی، قرار گرفتن زنان در مقابل مردان است. وجه مشترک هر دو نگرش، ایجاد تفرقه در صفوف استثمارشدگان بوده و میباشد. اعتراض جریان‌های فمینیستی نیز از خواست مزد برابر برای زنان و مردان کارگر و تامین موقعیت‌های برابر میان زنان و مردان بورژوا فراتر نمیرود.

22. بدین ترتیب، کلیه گروه‌های فمینیست، پدیده ستمکشی و انقیاد زن را در خدمت تثبیت و تحکیم ایدئولوژی و مناسبات سرمایه‌داری قرار میدهند. از لحاظ سیاسی نیز فمینیسم محصول اعتراض زنان بورژوا به انحصار مناصب و موقعیت‌ها توسط مردان طبقه حاکم بوده و فاقد هرگونه اندیشه و برنامه‌های رهاییبخش است. جنبش فمینیستی یکی از ابزارهای طبقه حاکم برای مقابله با جنبش ضد سرمایه‌داری است. انترناسیونالیست‌ها بر این باورند که سیستم سیاسی نظام سرمایه‌داری به تباهی کامل کشیده شده است. تباهی سیستم سیاسی، بدین معنا است که کلیه احزاب سیاسی راست و چپ موجود، مبدل به ابزارهای کنترل مبارزه طبقاتی و تحکیم سلطه سرمایه گشته و هیچ عنصر مترقی در این احزاب دیده نمیشود. جریان‌های فمینیستی نیز غالباً از نوع همین احزاب و در رقابت با آنها برای احراز موقعیت در دستگاه دولتی بوده و همان کارکرد را دارند.

این یک حقیقت است که تاریخ نظام‌های طبقاتی، تاریخ جنگ‌ها، ستم‌ها و استثمار طبقاتی، در عین حال تاریخ مردسالاری نیز بوده است. اما این هرگز بدین معنا نیست که سپردن امور اداری سرمایه‌داری بدست زنان، بمنزله پایان بخشیدن به فجایع این نظام خواهد بود. نظریه‌پردازان جامعه بورژوا با وقوف به بن‌بست نظم موجود، بر این پندارند که با گشودن جبهه زنان داوطلب برای اداره امور سرمایه و ایجاد دوستگی میان زنان و مردان استثمارشده، میتوانند تداوم حیات نظم موجود را تضمین سازند. در مقابل، کمونیست‌های انترناسیونالیست، با تاکید بر سنت کمونیستی در مبارزه برای رهایی بشر از قید هرگونه اسارت و تبعیض، کلیه زنان و مردان را به مبارزه متحدانه برای براندازی نظام طبقاتی، نظم بردگی مزدی فرا میخوانند.